

## تاریخ سقز

عمر فاروقی

شهرستان سقز در استان گُردستان ایران واقع شده و برابر تقسیمات کشوری استان گُردستان تنها شامل چند شهر می‌باشد، در حالی که شهرهایی چون سلماس، خوی، ماکو، حوالی ارومیه، اشنویه، لاجان، نقده، پیرانشهر، سردشت، مهاباد، بوکان، کرماشان، روانسر، پاوه و نوسود، قصرشیرین، کرند، صحنه، سرپل زهاب، ماهیدشت و غیره شهرهای گُردنشین می‌باشند لکن از حیث تقسیمات کشوری تابع استان‌های آذربایجان غربی و کرماشان هستند. امروزه استان گُردستان ایران تنها شامل شهرهای سنندج، سقز، مریوان، قروه، دیواندره، بیجار، کامیاران، بانه، دهگلان و سروآباد می‌باشد که سقز از حیث جمعیتی دومین شهر استان پس از سنندج است.

حدود جغرافیایی شهر محدود است از شرق به دیواندره از جنوب به بانه و از غرب با به بوکان و شمال به حدود تکاب و میان‌دوآب؛ فاصله سقز تا سنندج بیش از ۱۹۰ کیلومتر و مسافت آن تا تهران ۶۹۱ کیلومتر می‌باشد و از طریق جاده آسفالته سقز و بیجار و زنجان به تهران وصل می‌شود. این شهرستان ۲۱ دقیقه و ۴۸ ثانیه با تهران فاصله ساعتی داشته و ارتفاع آن از سطح دریا ۱۴۷۴ متر می‌باشد. هوای سقز متغیر و غالباً زمستان‌ها بسیار سرد و تابستان‌ها در روز گرم و شب‌ها خنک است. زبان مردم سقز گُردی سورانی بوده و مطابق سرشماری اخیر جمعیت آن با حومه ۱۶۰ هزار نفر می‌باشد که از این عده درست ۸۰۶۰۰ نفر شهر و ۷۹۴۰۰ نفر روستایی می‌باشند. این نمودار نشان دهنده حرکت سریع و مهاجرت روستائیان به شهر می‌باشد که از انهدام کشاورزی و حرکت نیروی مولد آن بسوی مشاغل کاذب شهری خبر می‌دهد. این شهرستان دارای هشت بخش است که عبارتند از میرده - ترجان - تیلکوه - خورهوره - سرشیو - مرخوز - زیویه و گلتهپه.

بافت شهر سقز در قدیم در ناحیه مرکزی کنونی شهر بوده و بتدریج در اطراف و اکناف و تپه‌ها و مزارع مجاور شهر به آن ضمیمه شده‌اند. دورادور شهرستان سقز را کوه‌های نه چندان بلند بمانند دیوار گرفته‌اند. از جنوب کوه روش دژگاه و از غرب کوه بنفشه و آلمه لو و از شمال کوه قهرمانان - ملا محمد - تاوخ قرآن و از شرق کوه کیله تو و حاجی تاوه قرار دارند؛ لاکن در ناحیه سقز چند کوه مشهور و پرخیر و برکت هستند که از دیرباز محل چرای احشام بوده و روستائیان در سابق تمام فصل تابستان آبادیهای خود را ترک و با برپا کردن چادر و ساختن کپر در این کوهستان‌ها به پرورش دام و بهره برداری از احشام مشغول بوده‌اند. مشهورترین این کوه‌ها عبارتند از نکروز - یادگار - استاد مصطفی - قره قا - میرگه نخشینه و سرو کوهستان در بخش گه ورک - بختیار - آژوان - تاقه ره ش در سرشیو - کوه چهل چشمه در خورخوره و عبدالرزاق در تیله کوه، رودخانه‌های اصلی سقز عبارتند از زرینه رود - جغه تو - خورخوره که زرینه رود در جوار سقز بنام رودخانه سقز نامیده می‌شود و از کوه‌های خان و کوه‌های گورک سرچشمه می‌گیرد. در فاصله پانزده کیلومتری سقز رودخانه جغه تو از کنار آبادی‌های قلعه جوقه و درگاه سلیمان و آذنیان بطرف سد شهید کاظمی می‌رود و پس از آن از رودخانه خورخوره سرچشمه گرفته و از کنار رستمان و سنته بطرف کریم آباد می‌رود. این رودخانه‌ها در پائین‌تر از آبادیهای قلعه گاه و قلندر در جنوب سقز با هم برخورد کرده و جمعاً به سد شهید کاظمی می‌ریزند.

در این رودخانه‌ها انواع ماهی سفید و قزل آلا و اوزون برون بوفور یافت می‌شوند که اخیراً در دریاچه سد نیز تخم انواع ماهی را پراکنده و ماهیهای پرورشی گونه‌گون تولید می‌شود.

محلله‌های شهر سقز عبارتند از: سریچه - ناوقلعه - شهربانی - چنارستان - کاظم خان - بردبران - شریف آباد - بهارستان - جوتیاران - حاجی آباد - سیلو - شافعی - کریم آباد - شهدا - صالح آباد - سرقبران - مسجد حضرت عمر - شهید شلتوت - بلوار بانه - کانی گرمکاو - سپور آباد - هیازبیگ - قصابخانه - شیوی رجب - قه و خ .

## مساجد سقز

شهرستان سقز از دیرباز شهری بوده حاکم‌نشین که یک اقلیت قابل توجه یهودی را در خود داشته است. اصل شهر سقز در قدیم محدود بود از شرق به جلو حسینی کنونی سقز و از شمال به مرقد پیرغزائی و از جنوب به طاقه ره ش در کنار مسجد کنونی شیخ مظهر و از غرب به کاخ حاکم که قسمت جنوبی آن یهودی نشین بود و این اقلیت دینی که از هزاران سال پیش در سقز بودند برای خودشان محله و گرمابه مخصوص و عبادتگاه و گورستان داشتند لاکن با تشکیل دولت اسرائیل این یهودیان نیز به بهانه این که از سوی مسلمانان مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند با فروش اموال و املاک و دکاکین خود سقز را ترک و راهی اسرائیل شدند و چند خانواده هم کلاً یا بعضاً به دین اسلام گرویده و کماکان در سقز مانده و کیش باستان خود را ترک کردند. در سقز با این مساحتی که گفته شد مساجد قدیمی دو مناره و دیمه کاران و جامع وجود داشته که قدمت مسجد دو مناره به دوران افشاریه و اوایل زندیه بر می‌گردد و ساختمان مسجد و مناره‌ها و حوض وضوی آن بصورت قدیمی تاکنون پابرجاست لاکن مساجد جامع و دیمه کاران تخریب و با همت مردم مسلمان سقز و منطقه بازسازی شده‌اند پس از آن مساجد حاج شیخ ابراهیم که بعداً به شیخ مظهر تغییر نام داد و مسجد ملا ابراهیم و خانقاه مرحوم حاج شیخ مصطفی و خانقاه شیخ علاالدین و تکیه باباشیخ از قدمت بیشتری برخوردارند سایر مساجد سقز عبارتند از پیرغزائی - حاج حکیم - حاج صفری - حاج ارجمند - حاج جلیل - مسجد النبی - دارالسلام - شافعی - حضرت عمر - حضرت ابوبکر - حضرت ابراهیم - حضرت اسماعیل - حضرت خدیجه - حضرت عایشه - خلفای راشدین - دارالصفاء - فاروقیه - کانی گرمکاو - حاجی کمالی - نبی اکرم و غیره.

مسجد جامع سقز که توسط مجید خان سردار در عهد ناصرالدین شاه قاجار بنا شده بود به علت قدمت و کمبود جا در سال ۱۳۶۲ خراب و در همان محل با کمک مردم و یاری مسئولین مسجد جامع با شکوه کنونی در زمان امامت جمعه حاجی ملا عبدالله محمدی بنا گردیده است.

## زیارتگاه‌ها

در داخل و اطراف شهرستان سقز چند زیارتگاه وجود دارند که مردم مسلمان هر کدام برای نیایش و دعا و حتی استدعای شفا به آن‌جاها می‌روند و به عبادت و نیایش می‌پردازند. در داخل سقز زیارتگاه‌ها عبارتند از چند قبر قدیمی که طبق روایات به اصحاب پیامبر (ص) و مجاهدین صدر اسلام تعلق دارند و آنان در راه غزا و جهاد شهید شده‌اند این مقابر عبارتند از پیرغزائی - پیرمیکائیل - پیرمحمد - پیرشلالی - شخص کبودسوار و نیز قبور مشایخ نقشبندی و قادری که عبارتند از مرقد حاج شیخ مصطفی و تکیه بابا شیخ در اطراف سقز و نیز آرامگاه یکی از صحابه بنام پیریونس در روستایی به همین نام و در جنوب سقز زیارتگاه بیماران و حاجتمندان است هم‌چنین آرامگاه امام در کوهی به همین نام در سنته و سلطان در اطراف آبادی چاغرلو و مرقد حضرت شیخ حسن مولانا باوی در آبادی مولانا آباد و شیخ ابراهیم بستی در روستای بست و شیخ عبدالقادر دوزغدره از اماکن متبرکه و زیارتگاه‌های سقز می‌باشند.

## تأسیس خانقاه نقشبندی در سقز و چگونگی آن

پس از این که مولانا خالد نقشبندی از سفر هندوستان بازگشت و از دست شاه عبدالله دهلوی خرقه گرفت وارد سلیمانیه گُردستان عراق شد و به تربیت مریدان پرداخت که از جمله مریدان و یاران او حضرت شیخ عثمان سراج الدین بود که آن حضرت پس از مهاجرت مولانا به دمشق مکتب تصوف را در ناحیه اورامانات رواج داد و خانقاه او در بیاره و تویله تأسیس گردید که از جمله مریدان و خلفای آن سالک راه حق مرحوم حاج شیخ مصطفی جوانرودی بود که ایشان از دست حضرت شیخ عثمان خرقه گرفت و عازم سقز گردید.

مرحوم حاج شیخ مصطفی با مجوز وارد سقز شد مشهور است که آن حضرت همیشه مجذوب بوده و به دعوت یکی از رجال سقز در مسجد دیمه کاران ساکن می‌شوند و صیحه زنان در کوی و برزن سماع می‌فرموده اما عده‌ای او را درک نکرده و کودکان وی را مسخره کرده‌اند به طوری که هر بار عده‌ای از نوجوان جهت سرگرمی جلو ایوان مسجد جمع شده و بیهوده نام

عثمان سرداده‌اند. شیخ نیز با شنیدن نام مرشد سماع را از سرگرفته و صیحه زنان راهی کوه و بیابان شد و بر اثر این اعمال شخصی که او را به دیمه کاران برده بود پیشیمان می‌شود و از وی روگردان شده چون لابد او را دیوانه پنداشته. مرحوم شیخ قدس سره پس از آن تحت حمایت مرحوم حاج صالح بزرگ خاندان صالحی کنونی سقز قرار گرفت. حاج صالح از رجال خوشنام و مردان خیر شهر ما بوده و بکار بازرگانی اشتغال داشته و از تمکن مالی برخوردار بوده به دستور حاج صالح قطعه زمینی را که شامل خانقاه کنونی و حمام و بازار شیخ کنونی است به احداث خانقاه اختصاص می‌دهند و شخص حاج صالح و مردم سقز و اطراف آن خانقاه حاج شیخ مصطفی را احداث و دایر می‌کنند. که ماده تاریخ غفور طبق حساب ابجد ۱۲۸۶ هجری قمری است و اکنون که سال ۱۴۱۱ است ۱۲۵ سال از بنای خانقاه نقشبندی سقز می‌گذرد. اگر چه اصل بنای خانقاه که از چوب و گل بود در سال ۱۳۶۳ از سوی مسلمانان سقز بازسازی شده است. پس از فوت مرحوم حاج شیخ مصطفی پسرش مرحوم حاج شیخ محمد عارف نقشبندی ملقب به شیخ المشایخ بر جای پدر نشست و مدت‌ها شهر سقز و اطراف و اکناف از برکت وجود وی فیض بردند و مشهور است که آن حضرت در منطقه تکاب افشار تعداد یکصد و بیست مسجد در آبادیهای آن ناحیه بنا کرده و به اسلام در این گوشه ایران در عصر بی‌خبری‌ها رونق تازه‌ای داده‌اند. بعد از فوت حاج شیخ عارف پسرش مولانا محمد صاحب جلال الدین وظیفه ارشاد را به عهده گرفتند و در زمان حیات او جنگ دوم جهانی و حوادث شهریور ۱۳۲۰ بوقوع پیوست که نقش شیخ در منطقه سقز جهت تامین اهالی از هرحیث شایان توجه است. مشهور است که به دستور سپهد رزم آرا نخست وزیر وقت ایران در غذای شیخ که مهمان ستاد ارتش بود سم ریختند و ایشان پس از مدتی بر اثر بیماری ناشی از خوردن این سم به رحمت ایزدی پیوستند و اکنون پسرش جناب حاج شیخ عمر نقشبندی بر جای پدران خود نشست‌اند و به هر حال چراغ این خاندان هنوز روشن است و آرامگاه مشایخ کبار زیارتگاه مردم مشتاق و مسلمان شهر ما می‌باشد.

بدیهی است با ایجاد نوعی استقلال مشیخت از سوی جانشینان مرحوم حاج شیخ مصطفی بنام مرحوم شیخ علاالدین نقشبندی قطب طریقت و نبیره شیخ عثمان اول نیز خانقاهی دیگر بنام ایشان که جانشین شیخ کبیر نقشبندی ضیالالدین عمر(ق) بود تأسیس گردید که این خانقاه امروز در سقز محل عبادت مسلمین و امام و خلیفه آن جناب حاج ملا احمد امام دامه عمره بوده که وظیفه ارشاد و هدایت مریدان را به عهده دارند.

### تاریخ و اتفاقات سقز

منطقه سقز بی گمان از کهن‌ترین و باستانی‌ترین مناطق فلات غرب ایران است که امروزه حتی این سؤال مطرح شده که آیا اکباتان در زیویه سقز بوده یا در همدان، البته طرح مسائل تاریخی احتیاج به اسناد و مدارک دارد که خوشبختانه حتی دشمنانی چون گیرشمن نیز نتوانسته‌اند قدمت آن را انکار نمایند.

سقز در زمان مادها اسکیت نام داشته و سپس با یورش سکائی‌ان به قلمرو مادها و تسخیر بلادها درآمده و نام آن به ساکز یا سکاگز تغییر یافت و پس از این‌که هوو خستره مادی پس از سی سال توانست سکائی‌ان را تارومار سازد این نام هم‌چنان بر ناحیه سقز باقی ماند.

شهر سقز بی گمان پایتخت مانائی‌ها بوده که مانا یکی از طوایف ماد بوده‌اند. چون سیستم حکومتی ماد مرکب بوده از سی ایالت و امیرنشین و در واقع مجموع حکومت مادی یک کنفدراسیون امروزی بوده است. پایتخت و محل قدیمی شهر ناحیه شرقی کنونی است در محلی بنام کوشکه له که هوز تپه کوچکی از کاخ قدیمی در جوار آسیاب پنج طبقه جاده سنندج موجود است در ناحیه سقز قلاع مادی - مانائی مشهور آرامائیت - ایزی بیا - گرفتو و غیره وجود دارند که بنابر پاره ای از شواهد کاخ هگمتانه نه در همدان بل که در زیویه سقز بوده است. بنا بر روایات تاریخی پس از این‌که پادشاه آشور به قلمرو ماد لشکر کشی کرد بسیاری از استحکامات و قلاع مادی و مانائی ویران شدند و اینک در منطقه سقز ده‌ها قلعه قدیمی و باستانی ویران وجود دارند که هر کدام در دل خود هزاران راز دارند.

نخست قلعه زیویه یا ایزی بیا که بنا به روایت گیرشمن خزانه سلطنتی و بنا بر تحقیقات دوست دانشمندم آقای رشید کیخسروی در دو جلد کتاب دوران بی خبری مقرر حکومت دیاکوی مادی بوده در نزدیکی شهر سقز قرار دارد بگونه ای که در مبحث پیشین عرض کردم. قبل از تشکیل حکومت اسرائیل یهودیان فراوانی در سقز و در نواحی آن ساکن بودند از جمله چند خانوار یهودی در روستای زیویه و اطراف می‌زیستند تا این که چوپانی مقداری اشیا طلائی پیدا کرد و چون یهودیان خبر را شنیدند بلافاصله دوستان خود در همدان را آگاه ساختند آن‌ها نیز به اعظم و رجل مهم خود ایوب ربنو که کاوشگر صاحب اجازه آثار باستانی بود خبر دادند نامبرده هم پس از تحقیق فراوان به این واقعیت دست یافت که زیویه همان کاخ دیاکوست و مملو از جواهرات و اشیا گران‌بها می‌باشد لذا با تماس و مشاوره با کارکنان وقت حکومتی که شریک دزد و رفیق قافله بودند مجوز حفاری زیویه را گرفته و با کلنگ و بیل به جان این قلعه باستانی افتاد و آنچه جواهرات و آثار گران‌بها داشت استخراج کرد و به اربابان صهیونیست و امپریالیست خود تحویل داد که امروزه موزه ای اسرائیل - فیلادلفیا - نیویورک - پاریس - لندن و ده‌ها مجموعه خصوصی سرشار از آثار مکشوفه در زیویه می‌باشند و تمام این آثار توسط ایوب ربنو با همکاری مقامات باستان‌شناسی وقت و مسئولان نظام پادشاهی از کشور خارج و به تاراج رفته است علاوه بر آن هر چه را هم که نبرده نابود کرده‌اند به طوری که در گزارش رسمی ماموران اداره فرهنگ در پرونده رسمی و اداری زیویه می‌خوانیم و اینجانب نیز عین گزارش را در جزوه تحریری خودم بنام حفاری صهیونیست‌ها در زیویه چاپ و پخش کرده‌ام از جمله آثار منهدم شده عبارتست از یک مجسمه عظیم به وزن بیست خروار که بدستور ایوب ربنو آن را تکه تکه کرده‌اند و نیز طبق شهادت شهود و گزارش آقای رشید کیخسروی در کتاب دوران بی خبری تابوتی کشف شده که بر جنازه متوفی پارچه‌ای دیبائی پیچیده بودند زرد رنگ و با خطوط مشخص که شاید وصیت یا شهادت صاحب جسد بوده یا نام و نشان او اما بدستور ربنو و دستیارش آن دیبا را باز و تکه و پاره کرده‌اند تا سندی برجای نماند سپس جسد را نابود و تابوت را برده‌اند. در این تابوت شمشیر و

خنجر و اشیا گران بها بوده و احتمالاً جسد متعلق به فریبرز مادی پادشاه ماد یا رستم مادی بوده است. آنچه به غارت رفته کمر بندهای طلا و وسایل اسب سواری و ناقوس‌های زرین و جام‌های طلائی و مجموعه‌ای عاج و آثار مفرغی و فلزی تماماً حکایت از یک تمدن عظیم در کاخ زیویه می‌کنند که خوشبختانه هنوز غار و چند طبقه از کاخ اصلی مصون از تعرض مانده است به امید روزی که دلسوزان میراث فرهنگی کشور در این مورد اقدام نمایند و آنچه را که می‌یابند در دسترس و به معرض دید مردم قرار دهند که نکته‌ای از تاریخ سترگ این سرزمین پنهان نماند.

در نزدیکی زیویه قلعه کرفتو وجود دارد که اگر چه غاری است سنگی اما دارای چندین اتاق روزنه‌دار و تراشیده با تزئینات گل سنگی و تالار و چشمه و حوض می‌باشد و طبق یکی از کتیبه‌های زیویه مابین ساکنان زیویه و کرفتو جنگی رخ داده و در آن کتیبه نوشته شده با هزار زحمت توانستیم کرفتو را فتح کنیم. براین اساس روشن می‌شود نام کرفتو عبارتست از گرتو که در کُردی به جای یا کسی گفته می‌شود که فتح شده یا اسیر شده باشد. البته کرفتو صحیح‌تر است یعنی قلعه فتح شده و این باستاند و کتیبه زیویه درست‌تر است در همان نزدیکی قلاع قاپلان‌تو - گل تپه - تیکانلو - صاحب - کریم آباد - قلعه کهنه - الکه لو و آرامائیت وجود دارند که هر کدام در فهرست آثار ملی و قابل حفاظت ایران ثبت شده‌اند آنگاه روبروی آن قسمت در جنوب زیویه قلاع دولت قلعه - ماهیدر - باینده ره - مه رزه - خورده لوکی و غیره وجود دارند پس از انقراض حکومت ماد منطقه سقز جز قلمرو ماد کوچک بوده و کماکان فرمانروایان مانائی بر آن حکومت کرده و مردم دارای مذهب زردتشی بوده‌اند اما مهاجمان پارسی سرانجام بر این ناحیه نیز تسلط یافتند که در جهت اثبات این قضیه گورستان‌های متعدد پارسی در منطقه کرماشان را معرفی می‌کنم اما به هر حال منطقه سقز از حیث مذهبی هم بعداً جنبه تقدس داشته است زیرا به دو عبادتگاه مهم مادی و ساسانی نزدیک بوده که اولی معبد مانائی قه لای چی در ۴۵ کیلومتری شمال غربی و نزدیکی بوکان کنونی است و آثار و کتیبه‌ها و کاشی کاری‌های زیبا و نقوش برجسته و

آجرهای منقوش و مهمور آن بعد از انقلاب اسلامی ایران کشف و متأسفانه تا حد زیادی بتاراج رفت به طوری که هر کاشی آن حدود چهل هزار تومان و هر آجر آن تا هفت هزار تومان خرید و فروش شده‌اند و دومی عبادتگاه آزرگشسب در نزدیکی زیویه که پادشاهان ساسانی مجبور بودند پای پیاده به زیارت کردن بشتابند فاصله از رگشسب تا سقز بیشتر از هشتاد کیلومتر نمی‌باشد. با سقوط حکومت و امپراطوری گورد نژاد ساسانی منطقه سقز به علت مجاورت با عراق عرب در مسیر اردو کشی بوده است. سپاه اعراب در مدت نزدیکی به منطقه بانه رسیدند و مردم این شهر با اختیار خود اسلام را پذیرفتند و از جنگ و دعوا جلوگیری شد. در این زمان مردم سقز که زرتشتی بودند و آن‌ها را گیر می‌گفتند شهرها را ترک و به کوهستان‌ها و مناطق بیرون رفتند؛ از جمله در سقز منطقه‌ای بنام گبره قلعه وجود دارد که حکایت از وجود استحکامات زرتشتیان در این ناحیه دارد. گبره قلعه در بیست کیلومتری جنوب شرقی سقز واقع شده است و نیز منطقه‌ای در جنوب سقز تا سرحد مهاباد و سردشت بنام گبرک - گابریک - گاورک - گه ورک وجود دارد که محل سکونت زرتشتیان بوده. این منطقه دارای کوهستان‌های بلند و گورستان‌های باستانی فراوان است که می‌تواند این نظریه را ثابت کند. به‌رحال نام منطقه گه ور خودش مسئله را ثابت می‌کند. علاوه بر آن در ترانه‌های عامیانه منطقه سقز که همیشه ترانه‌های روستائی منبع تحقیق تاریخی هستند ابیاتی در آن‌ها شنیده می‌شوند که حکایت از دوران عسرت و درماندگی گبرهای زرتشتی دارد به عنوان مثال:

هه ناسه ی ساردم سه نگی تاوانو      گه وری سه ر کیوان منی لاوانو

که ترجمه آن این است آه سرد من سنگ‌ها را ذوب می‌کرد و گبر نشسته برفراز کوهستان‌ها برای من گریه می‌کرد.

در این ترانه قدیمی درماندگی و بیچارگی زرتشتیان بخوبی مشهود است که سراینده گفته من بحدی ذلیل بودم حتی گبرهای کوهستان هم برای من گریه کردند به طوری که امروزه مشهود است در تلاش برای فتح سقز تنی چند از مجاهدین صدر اسلام شهید شده‌اند و

وجود قبور مقدسین و شهدا در کنار دیوارهای قدیمی شهر مسئله را به ثبوت می‌رساند. برای مثال مرقد پیرغزائی در دروازه شمالی و مرقد پیرمحمد و پیر شلالی در ناحیه شرقی و مرقد پیر میکائیل در ناحیه جنوبی شهر که بشرح نوشته‌های قبلی امروز زیارتگاه‌های مردم مسلمان هستند. بدیهی است نام هیچ کدام از این مجاهدان بدرستی روشن نیست؛ بطور مثال پیر غزائی یعنی پیر جهاد گر که خود دادن عنوان پیر به این مقدسین اسلامی حکایت از عقاید زرتشتی دارد چون در کردستان مویدان و بزرگان زرتشتی را پیر می‌نامیدند مانند پیر شهریار و غیره.

پس از ظهور اسلام و از هم پاشیدن حکومت منظم و متحد ساسانی نوبت به حکومت‌های ملوک الطوائفی رسید و امیران کرد هر کدام برای بدست آوردن حکومت کردستان به تلاش پرداختند اما این تلاش‌ها هم تحت تأثیر جو حاکم بر آن زمان بصورت طایفه‌ای بود برای مثال با ظهور اسلام در منطقه بانه اختیارالدینی‌ها حاکم بلافصل شدند و در شهر زور و سنندج پس از مدتی بابا اردلان سلسله امرای اردلان را تأسیس کرد و در این زمان تا عصر مغول کمتر نامی از کردستان دیده می‌شود اما در عصر مغول می‌خوانیم که شهر بهار در نزدیکی همدان بعنوان پایتخت کردستان انتخاب می‌شود لکن بعداً این شهر نیز بدست مهاجمین ویران و سلطان آباد چمچمال پایتخت و مقر کردستان شد که منطقه سقز عملاً تحت فرمانروائی اردلانها قرار گرفت دودمان اردلان نخست در موصل و دیاربکر ساکن بودند و بعداً به منطقه شهر زور در کردستان امروز عراق رفته و قلعه زلم را مقر امارت خود قرار دادند. بنا بنوشته مورخین کلول بیگ پسر اردلان در سال ۶۲۰ هجری قمری شهر سقز را تصرف و به قلمرو فرمانروائی خود ضمیمه کرد و این منطقه تا عصر سلطنت ناصرالدین شاه قاجار تحت حکومت و استیلای امرای اردلان بود و بعد از آن نیز اگر چه ناصرالدین شاه با اعزام شاهزاده فرهاد میزا معتمد الدوله عموی خود به بعنوان حاکم کردستان بدون سررو صدا توانست به امارت اردلانها خامه بدهد باز هم شاخه‌ای از خوانین اردلان تا سقوط کابینه دکتر محمد مصدق در سال ۱۳۳۲ شمسی در سقز حکومت داشتند. این طایفه از اولادان مرحوم محمد سلطان خان هستند که

پس از او محمد علیخان و آنگاه مجید خان و بعد از او سیف الدین خان مظفر السلطنه اردلان حکومت منطقه سقز را داشته اند تا این که در عصر حکومت سیف الدین خان قیام مشروطیت آغاز گردید و حزبی بنام حزب دموکرات ایران تأسیس شد که زعامت و سرپرستی آنرا حاج احمد ملک التجاری سقزی بعهدہ داشت. عجیب اینست هم سیف الدین خان و هم حاج دامادان مرحوم ملا کریم قاضی کوثر بودند لکن حاج احمد در مقام رهبری دموکرات‌های مشروطه خواه بنای مخالفت با سیف الدین خان را نهاد و خان نیز بناچار در جهت دفاع از حاکمیت خود و دولت مرکزی به دفاع پرداخته و سرانجام مأمورین خان توانستند حاج احمد را ترور و نابود نمایند. پس از این عمل مذموم وارث مرحوم حاج ملک در صدد انتقام برآمدند بخصوص برادر بانفوذ او بنام حاجی محمود افتخارالتجار سقزی نقشه‌ها را کشید و اقدامات زیادی بعمل آورد تا این که یکی از افراد مجاهد مشروطیت بنام عبدالله خان گولان (سهرابی) عاشق خانم خانم‌ها دختر حاج ملک شد و حاج افتخار از این موقعیت استفاده کرد و گفت اگر انتقام خون برادرم را از سیف الدین خان بگیری دختر را به عقد شما در خواهم آورد. عبدالله سهرابی هم که لقب سالار داشت و از ماجراجویان و مشروطه خواهان بود و به‌مراه حاج محمد شریف نیلوفری و میرزا عبدالصمد قاضی زاده و چندین نفر دیگر از سقزی‌ها در رکاب ستارخان و باقرخان برای دفاع از مشروطیت جنگیده بود نقشه‌ای طرح کرد. در این کشاکش جنگ شروع شد و قوای عثمانی و امرای خلیفه در مرز ایران جمع شده و مشایخ بیاره را بسوی سقز حرکت دادند و تحت عنوان دفاع از کیان اسلام با برافراشتن پرچم خلیفه عثمانی مردم را به جهاد و غزا فرا خواندند و این در حالی بود که حکومت مرکزی ایران اعلام بی‌طرفی کرده بود اما ارکان حرب عثمانی از حکام بانه و سقز و بوکان خواستند تا قوای خود را جمع‌آوری و به‌مراه قوای متجاوز عثمانی علیه روسیه تزاری وارد جنگ بشوند. حکام مذکور نیز که عبارت بودند از محمد خان بانه - سیف الدین خان اردلان - محمد حسین خان سردار مگری متفقاً پاسخ دادند که چون حکومت مرکزی ایران بی‌طرف است و اینجانبان نیز حاکم رسمی ایران هستیم نمی‌توانیم وارد جنگ شویم که عبدالله خان سهرابی بنا بر اظهارات قدما و

مطالعین از موضوع سواستفاده کرده و به ارکان حرب عثمانی خبر داده بود که این افراد هوادار روسیه و استقلال اکراد می‌باشند و ارکان حرب عثمانی هم موضوع را باور کرده و هر سه نفر را دستگیر کردند. هر چند اعیان و مشایخ خواهش و پا در میانی کردند مثمر ثمر واقع نشد و آن‌ها را در شهر مراغه تیرباران کردند که البته جز آزادیخواهی و ایران پرستی گناهی نداشتند لکن عبدالله خان سهرابی بوصول دلبر رسید.

بدیهی است این عمل ناشی از بی لیاقتی حکام قاجار بود و گرنه چگونه متجاوزین خارجی قدرت آن را دارند که حکام رسمی ایران را دستگیر و تیرباران نمایند آن‌هم فردی بنام محمد حسین خان سردار مگری نوه عزیزخان سردار کل و سیف الدین خان و غیره، جنازه تیرباران شدگان از مراغه به بوکان و سقز حمل و بخاک سپرده شد.

بعد از شهادت سیف الدین خان شهر سقز تا پایان جنگ هر روز در دست کسی بود گاهی روسیه حاکم تعیین می‌کرد و زمانی عثمانی و بریتانیا و گاهی هم عده‌ای شخصاً زمام امور را در دست داشتند از جمله مرحومین شیخ رئوف ضیائی - عبدالله خان ناهید - حاج وهاب خان و جلال اردلان که هر کدام چند صباحی حاکم بودند اما هیچ کدام جز در دسر و دادن مبالغ کلان به بالا دست‌ها خیری نداشته‌اند. بعد از پایان جنگ در زمان اقتدار و ثوق الدوله که بشرح مدارک و شواهد تاریخی عامل انگلیس بوده و قرارداد منحوس ۱۹۱۹ او مشهور است شخصی بنام شریف الدوله از اهالی کاشان بحکومت کردستان رسید. نامبرده نوکر بریتانیا و عامل اجرای سیاست‌های آنان در منطقه کردستان بود. اولین اقدام شریف الدوله انتخاب و کلای تحمیلی مردم برای ورود به مجلس شورای ملی و تصویب قراردادهای استعماری بود و دومین اقدام او پایان دادن به عمر حکومت چند صد ساله ایل گلباغی و اعدام عاملین کمک به مرحوم شیخ محمود حفید پادشاه کردستان عراق بود. قضیه از این قرار است که اولاً حکومتی محلی از گلباغی‌ها در طول تاریخ وجود داشته لاقلاً در کتاب تاریخی شرفنامه که در عهد سلطنت شاه عباس صفوی تحریر گردیده تاریخ و چگونگی این ثبت شده که امروزه نسخات فارسی و کردی و عربی آن فراوان یافت می‌شود و جای شک و گمان نیست؛ اما شریف الدوله با کمک

نیروی هوایی بریتانیا و قوای قزاق توانست این بساط را بر هم زده و سران حکومت را دستگیر و در شهر سنندج به چوبه دار بسپارد که شرح آن در تاریخ مردوخ ضبط است. در ثانی با سقوط حکومت پادشاهی شیخ محمود در سلیمانیه بعلت جنگ با انگلیس خانواده و بستگان او به ایران پناهنده شدند و در پناه سران گُرد ایران بودند اما بدستور انگلیس شرف الدوله در صدد انتقام بر آمده و حبیب الله خان تیلکوه و رستم خان بانه‌ای را بدار آویخت و قصد داشت شیخ رئوف ضیائی را هم بچوبه دار بسپارد که متواری شد.

### فتنه سالارالدوله و سقز

پس از عزل محمد علی شاه قاجار برادرش بنام شاهزاده ابوالفتح میرزای قاجار مشهور به سالار الدوله با اطرافیان خود عازم آذرآبادگان و کردستان شد در تبریز و مراغه سران اتراک مانند حاج صمدخان مقدم مراغه‌ای به او قول حمایت دادند. سپس در تکان تپه نزدیک بوکان با سران طایفه فیض الله بیگی عقد اخوت بست و آن‌ها قول مساعدت دادند هم‌زمان با آن چون شایع شده بود مشروطه خواهان ملحد هستند علما و مشایخ بیاره نیز قول حمایت دادن بنابراین تمهیدات در اندک مدتی حدود دوازده هزار نفر عشایر گُرد را جمع آوری و به همراه حکام و سران عشایر گُرد بخصوص طایفه فیض الله بیگی قول وزارت و صدارت ایران داده بود. حتی مرحوم جهانگیر خان گل‌تپه را بعنوان وزیر دارائی و جهانگیر خان سرتیپ را بعنوان امین خلوت و سرتیپ و علی خان پدر جهانگیر خان را بدرجه امیر تومانی منصوب کرده و فرامین را صادر و ابلاغ کرده بود به هر حال سپاه سالار از سقز به سنندج رفت در آنجا هم مرحوم آیت الله مردوخ گُردستانی با دراویش و صوفیان مشایخ بیاره به او پیوسته و به کرماشان رفتند و در کرماشان نیز نیروی زیادی به او پیوستند و عازم تهران شدند؛ اما از جانب مشروطه خواهان یپرم خان ارمنی با قوای خود بمقابله برخاست آقای عبدالله خان فاتح پسر مرحوم سرتیپ برای نگارنده نقل کردند که پدرم امین خلوت سالارالدوله بود تعریف کرده وقتی سالارالدوله صدای توپ قوای یپرم خان را شنید دستور عقب نشینی صادر کرد مرحوم سرتیپ به او

گفته بود که شما با این همه توپ و لشکر از صدای توپ هراس دارید اجازه بفرمائید حمله کنیم، اما سالار پاسخ داده بود نه باید عقب نشینی کنید. مرحوم سرتیپ گفته بود چون ترس شاهزاده را مشاهده کردم دانستم که او لیاقتی ندارد و بیهوده ما را به درد سر انداخته لذا بلافاصله مراتب را به سران عشایر گُرد اطلاع دادم و خودم که امین خلوت او بودم پیشقدم شده و اردوی او را ترک کرده و به سقز برگشتم بگونه‌ای که در تواریخ گونه‌گون می‌خوانیم سرانجام نیروی سالارالدوله مفتضحانه شکست خورده و فرار را برقرار ترجیح دادند اما سر راه خود بغارت و چپاول پرداختند.

لازم به یاد آوری است که این سالارالدوله برای منطقه سوغات دیگری هم به غیر دعوا و فرار و تسلیم آورده آن‌هم ماده شریف تریاک است. بدین ترتیب که ایشان اهل منقل بوده‌اند و طبیعی است شاهزاده با آن جاه و مقام در پای منقل می‌نشسته تنی چند از آقایان سران عشایر گُرد هم خیلی دلشان می‌خواست ادای او را در بیاورند بنابراین تنی چند از آنان به کشیدن تریاک پرداختند و نوکران و چای پزان نیز به ارباب چم دوختند و بعد طبقات دیگر و قس علیهذا، و این میراث شوم شاهزاده قاجار در گُردستان تاکنون باقی است اگر چه غیرت و تعصب گُردی و آب و هوای سرکش و آزاد این دیار هرگز ذلت را قبول نکرده و نخواهند کرد.

### سقوط رژیم قاجار و سقز

با آغاز حرکت‌های استعماری جهت براندازی و انقراض قاجریه نخست طبق سفارش حکام بریتانیا مقرر بود در ایران جمهوری برقرار شود آن‌هم جمهوری نظامی به ریاست رضا خان که این امر با مخالفت شدید روبر شد. لاکن در سقز و گُردستان طبق دستور سپهبد امیر احدی که فرمانده لشکر غرب و مسئول کلیه امور بود افراد با نفوذ به هواداری از انقراض قاجار و برقراری جمهوری به مخابره تلگراف و برپائی اجتماعات پرداختند. در سنندج آیت الله فقید شیخ محمد مردوخ بشرح نوشته خودش در کتاب تاریخ گُردستان مسئول اینکار بوده و در سقز هم مرحوم شیخ رئوف ضیائی بقدری تلگراف پشتمانی از جمهوری مخابره کرد که

مرحوم میرزاده عشقی از شعرا و روزنامه نگاران ضد جمهوری در مقاله‌ای که انتشار دادن مردم سقز را به مسخره گرفتند و با طنز و تشر ژورنالستی از این که بقول آن مرحوم گوسفندچرانان سقزی جمهوری خواه شده بودند ابراز تعجب کرده است. از طرفی مرحوم ملا عبدالعزیز مفتی صدرالعلما در تهران نماینده سقز در مجلس شورای ملی بود و یکی از فعالین مجلس و یاران داور بود که سرانجام در جلسه مجلس موسسان به انقراض قاجاریه رای دادند که نام وی در کتاب تاریخ بیست ساله ایران نوشته حسین مکی جز رای دهندگان درج گردیده است اما هم‌زمان با این عملیات در دولت مرکزی منطقه سقز و موکریان و نواحی ارومیه و سلماس و ماکو با قیام اسماعیل آقا سمکو روبرو بودند. مرحوم اسماعیل آقا سمکو نخست به خوانخواهی برادرش جعفر آقا که در تبریز ناجوانمردانه بدست حاکم آن شهر و برطبق یک نقشه خائنانه کشته شده بود دست به قیام زد اما بعداً با پیوستن سران طوایف و عشایر به قیام خود جنبه عمومی داد و حتی ناچار شد از دول بریتانیا و روسیه تقاضای کمک نماید. اما در مجموع قیام آن مرحوم فاقد برنامه‌ریزی کلی بود و با نفوذ عده‌ای سود جو و مفت‌خواران و غارتگران در صف مأمورین و یارانش وضعی پیش آمد که هر کس آرزوی خاتمه قیام و برقراری نظم را در سر می‌پروراند و این حاصل نفوذ منافقین و خیانتکاران در اردوی او بود بهرحال اردوی سمکو به سقز نیز رسیدند و کنترل شهر را در دست گرفتند و از سوی سمکو برای شهر سقز حاکم تعیین گردید لکن اقدامات غاصبانه آنان و گرفتن مالیات و باج و خراج از ساکنین شهر بزودی مردم را عاصی کرد و بیک زادگان بانه‌ای نیز بنام حمایت از سمکو در سقز مرحوم حاج محمود افتخار التجار را بقتل رسانیدند که این اقدامات باعث تنفر مردم شد بطوری که با شکست قوای سمکو و آمدن نیروی دولت مرکزی مردم شهر با برپائی جشن همراه با ساز و ضرب و رقص و پایکوبی به استقبال شتافتند.

در سال ۱۳۴۲ ه ق مرحوم حاج سردار مکرم اردلان از طرف دولت بنام حاکم سقز روانه گردید. وی پسر رضا قلی خان والی بود که نسبت نزدیکی با خانواده قاجار داشت اما اینک او هم از خانواده خود روگردان شده بود. حاج سردار مکرم با درایت و سیاست توانست امنیت و آسایش را

در شهر و نواحی برقرار و از اجحافات مامورین حکومتی و گرفتن باج و سوراخه بشدت جلوگیری کرد و برای عبرت دیگران در حضور جمع دست چند سارق را قطع نمود و به احیا مکاتب و مساجد همت گماشت و تنی چند از بیگزادگان را به اتهام ریختن خون بیگناهان و ظلم و فساد بسزای عمل خود رسانید.

پس از استقرار رژیم پهلوی شخص رضا شاه تصمیم به مسافرت به گوردستان گرفت و این سفر با قیام مرحوم ملا خلیل گوروئومه مصادف بود. لازم است به عرض برسانم رضا شاه دستور داده بود تا به تقلید از ترکیه در ایران هم مردم لباس متحدالشکل بپوشند و حجاب زنان را بردارند روی این اصل مامورین دولتی و ژاندارم‌ها در اجرای فرمان رضا شاه چادر زنان را به زور برداشته و نیز عمامه گردی مردان را بدورانداخته و دستور می دادند باید کلاه لبه دار پهلوی بر سر بگذارند که در حوالی مهاباد و ناحیه منگور مرحوم ملا خلیل گوروئومه پیشوا و مفتی ایل منگور فتوایی صادر کرد که بر سر گذاشتن کلاه پهلوی حرام است و در توجیهه فتوای خود می فرمود که این کلاه را بر سر ملت می گذارند تا نتواند به آسمان نگریسته و در پیشگاه خدا استغاثه نمایند. قیام ملاخلیل با پشتیبانی سران عشایر منگور روبرو شد و اردوی او به شهر مهاباد حمله ور و آن شهر را محاصره کرد و تلفاتی هم بطرفین وارد شد. لکن عدم اتفاق عمومی و برف و سرمای فراوان و کشنده و خیانت و تبلیغ سوء تنی چند از عوامل شناخته شده منطقه موجب شکست وی شد رضا شاه بیم آن را داشت که قیام ملا خلیل تمام گوردستان را در برگرفته و سپس همه ایران را بحرکت در آورد متأسفانه در آن زمان وسایل ارتباط جمعی مانند رادیو و تلویزیون و روزنامه نبود اگر هم بود که بندرت پیدا می شد و اخبار ایران بگوش سایر هموطنان نمی رسید و گرنه قیام ملا خلیل رضا خان را با مشکل جدی روبرو می ساخت اما بهر حال بدستور امرای ارتش تنی چند از سران عشایر سقز نیز در جنگ با ملا خلیل شرکت کردند. سلیمان خان جاف و تنی چند از بیگزادگان و خوانین فیض الله بیگی که پس از شکست قیام ملا خلیل به اخذ مدال و نشان رسمی نایل شدند و بعضی از آنان بعداً از دست همان رژیم پهلوی جام مرگ را نوشیدند که شرح آن خواهد آمد.

بهر حال پس از اعلام سقز رضا خان مسئولین امر از مردم خواستند با پوشیدن کت و شلوار و بر سر نهادن کلاه پهلوی به استقبال شتابند حتی تنی چند از روحانیون لباس خود را درآورده و کت و شلوار پوشیدند مانند مرحومین مفتی و ضیائی، موکب رضا خان در مدخل شهر مورد استقبال قرار گرفت و سپس ایشان در ساختمان اداره دخانیات سقز مستقر شدند در این سفر دستور تاسیس ادارات شیرو خورشید و فرهنگ را صادر کرد و مسئولین آن ادارات را تعیین نمود سپس عازم مهاباد شدند.

سفر دوم رضا شاه به سقز به همراه پسرش محمدرضا بود که شب و روزی را در سقز مانده و بکارهای اداری و ارتش رسیدگی کردند این بار محل اقامت آنان در باشگاه افسران سقز بود. پس از مدتی سرانجام آفتاب بخت رضا شاه نیز غروب کرد و به تبعیدگاه فرستاده شد و پسرش محمد رضا بر جای او نشست که این جلوس مصادف بود با جنگ دوم و قیام مجدد عشایر در منطقه که این بار شهر سقز در معرض یورش محمد رشیدخان قرار گرفت محمد رشیدخان در زمان رضا شاه نیز چند بار سر به طغیان و شورش برداشت و چون از موقعیت مرزی جالبی برخوردار بود کمتر بدام می‌افتاد بدین علت که محل اقامت او در آخرین نقطه مرزی ایران و عراق بود و هر آن می‌توانست به یکی از قلمرو این دو کشور برود در سال ۱۳۰۳ شمسی به هنگام زعامت رضا شاه نیروهای دولتی در بانه از محمد رشید خان شکست خوردند ولی در تماس با امیر لشکر عبدالله طهماسبی اظهار نزدیکی و آشتی نمود تا اینکه در سال ۱۳۰۸ عده ای از مردم علیه او به رضا خان شکایت کردند و از سوی رضا شاه سرهنگ محمود امین به فرماندهی عده ای نظامی مامور دفع او شد که این افسر موفق شد وی را از خاک ایران بیرون کند و بعد از آن دولت ایران از طریق دیپلماتیک تقاضای استرداد او را از عراق نمود لکن محمد رشیدخان برای گریز از تسلیم کردن تقاضای ترک تابعیت ایران را کرده و به تابعیت کشور عراق درآمده بود.

در سال ۱۳۲۰ شمسی محمد رشید خان به ملک شخصی خود در آبادی داروخان بازگشته بود و چون خبر تسلیم و تخلیه پادگان‌های سقز و بانه را شنید با یاری بیگزادگان بانه‌ای این شهر

را مورد حمله قرار داد و موقعیت خود را در بانه محکم نمود سپس پیغامی جهت علی آقا جوانمردی رئیس ایل گورک فرستاد و از وی خواست شهر سقز را تسخیر نماید که قیام این عشایر با هیچ دفاعی روبرو نشد و شهر سقز بتصرف محمد رشید خان در آمد و ایشان فاتحانه وارد شهر شده و پس از گماشتن برادرش محمد امین خان بعنوان حاکم سقز به بانه بازگشت که بتواند به شهر سردشت نیز لشکرکشی و آنجا را هم به قلمرو خود بیفزاید. خبر تسخیر بلاد سقز و بانه توسط محمد رشید خان دولت مرکزی را بکلی غافلگیر کرد و لذا از سوی ستاد ارتش نیروئی بفرماندهی سرهنگ ابراهیم ارفع به منطقه اعزام شد تا دوباره این شهرها را آزاد نمایند قوای دولتی در دیواندره مورد استقبال مرحوم علی خان حبیبی رئیس عشایر تیلکوه قرار گرفت و ارتش ایران توانست با یاری و مساعدت روسا و خوانین تیلکوه شهر سقز را به آسانی از قوای محمد رشید خان پس بگیرد و قوای بانه‌ای به روستای میرده عقب نشینی کردند سپس به جمع‌آوری عشایر گورک و بانه و سایر نواحی پرداخته و مجدداً به شهر سقز حمله کرد و باز هم نیروی دولتی مجبور به عقب نشینی به تیلکوه شده و سقز بتصرف مجدد محمد رشید خان در آمد پس از این پیروزی محمد رشیدخان و قوای او در تعقیب قوای سرهنگ ارفع و تیلکوئی‌ها عازم آنجا شده و توانستند این نیروها را به بخش دیواندره برانند که در آنجا عشایر تیلکوه و حمه ویسی بجای خود ماندند و ناچار شدند برای حفظ خود به محمد رشید خان اعلام وفاداری نموده و همکاری کنند که ظاهراً او هم آنها را با آغوش باز پذیرفت و بر اریکه قدرت نشست تا اینکه در او آخر دیماه سال ۱۳۲۰ مرحوم سیف الدین خان اردلان (مظفرالسلطنه) با عشایر تیلکوه تماس گرفته و با یاری آنان و عشایر فیض الله بیگی در معیت سرگرد جلال زاگرس که از افسران سقزی بود شهر سقز را از تصرف محمد رشیدخان خارج کرد و او را ناچار به عقب‌نشینی به شهر بانه کردند. اما محمد رشیدخان از این شکست عصبانی بود باز هم به جمع‌آوری نیرو و تجهیز قوا پرداخته و در ۲۰ بهمن ۱۳۲۰ مجدداً به شهر سقز حمله کرد و علیرغم این که این بار نیروهای ارتش ایران از قوای عشایر و رزمندگان محلی و هواپیما و مسلسل و سایر سلاح‌های سنگین استفاده می‌کردند باز هم موفق به حراست شهر

نشده و مجبور به عقب نشینی شدند اما جنگ و درگیری بشدت ادامه یافت تا این که در تاریخ نوزدهم اسفند ۱۳۲۰ فرمانده قوای دولتی بنام سرهنگ محمود امین در نزدیکی پل سقز با گلوله مشکوکی کشته شد که از سوی دولت مرکزی عشایر سقز متهم به قتل وی شدند و مرحوم ابراهیم ارفع در خاطرات خود قتل او را به مرحوم احمدخان فاروقی نسبت داده است به‌رحال پس از قتل سرهنگ امین نیروهای عشایر جسورتر شده و با استفاده از تاریکی شب آخرین سنگر نیروهای دولتی و افسران ارتش را که در منزل مرحوم حاج محمد رشید شریفی واقع در محله میان قلعه بود تسخیر کرده و عده زیادی از آنان را به اسارت خود در آوردند سپس سیف الله خان اردلان دستگیر و محمد امین خان با علی خان حبیبی رئیس ایل تیلکوه دست به یقه شده و او را بجرم اینکه قبلا سوگند وفاداری به محمد رشیدخان را یاد نموده و بعد به قوای دولتی پیوسته با وارد کردن ضربات خنجر بقتل رسانید سپس اردوی محمد رشیدخان به غارت و تاراج اموال و اثاث مردم شهر پرداختند.

در بهار سال ۱۳۲۱ قوای ارتش ایران به فرماندهی سرهنگ ارفع برای سرکوبی عشایر از سنندج عازم سقز شد و ستاد خود را در روستای صاحب دایر کرد و در کوه بلند حاجی تاوه توپ و خمپاره و مهمات زیادی برای دفاع و حمله مستقر کرد که قوای جسور عشایر سرمست از پیروزی خود به آبادی صاحب حمله کردند. اما در نزدیکی آنجا و در آبادی کمنتو شکست خورده و ناچار بسوی بانه عقب نشینی کردند لکن با رسیدن به بانه باز هم نفسی تازه کرده و با عزم راسخ به ستاد فرماندهی ارتش در صاحب حمله ور شد در این حمله از سوی سرهنگ ارفع هیئتی مرکب از علی آقا امیر اسعد و محمد آقای عباسی و چند نفر دیگر را مامور مذاکره کرد تا محمد رشیدخان دست از تعدی و تجاوز بر دارد اما محمد رشیدخان این مذاکره را ضعف اردوی دولتی قلمداد کرد و بار دیگر گونه مذاکره دستور داد نیروهای وی به کوه حاجیه تاوه یورش برده و توپ و خمپاره و مهمات آنجا را تصرف نمایند این کوه در کنار آبادی کاکه سیاب واقع و بر آبادی صاحب و جاده آدنیان مشرف است و فتح آن از سوی عشایر موجب حیرت فراوان است در این یورش مهاجمین توانستند این قلعه را فتح کرده و توپ

سنگین ارتش را از بالای کوه به عمق دره پرتاب کنند فرمانده ارتش یعنی سرهنگ ارفع که می‌دید نیروی عمده عشایر در جبهه حاجیه تاوه مشغول نبرد هستند از سوی دیگر به باقیمانده حمله ور شد و با وجود فتح حاجیه تاوه قوای محمد رشیدخان این بار هم شکست خورده و عقب نشینی کردند.

در این جنگ‌های خونین و خانمان برانداز قریه خانقاه در نزدیکی صاحب جایگاه امنی بود برای مجروحین و اسرا و نجات یافتگان زیرا مرحوم شیخ جلال الدین نقشبندی با استفاده از قدرت روحانی خود قادر بود سربازان و افسران و افراد ارتشی را از هر گونه آسیب حفظ و بهرگونه بود توانست جان صدها تن را نجات داده و از مهلکه برهاند در طول جنگ سقز جمعی از روستاهای عشایر هوادار محمد رشیدخان در این خانقاه با تیمسار ارفع ملاقات کرده و زمینه صلحی را بین ارتش ایران و محمد رشیدخان برقرار کردند که به عقد قرارداد گلولان بین محمد رشیدخان و حاجی بایزید آقای ایلخانی زاده از سوی دولت انجامید بموجب قرارداد گلولان ناحیه میرده تا بانه تحت تصرف محمد رشیدخان باقیمانده و بقیه نواحی به نیروی دولتی واگذار شد به این ترتیب قوای ارتش وارد سقز شد و محمد رشیدخان در بانه رسماً حکومت را در دست گرفت.

پس از استقرار ارتش مرحوم سیف الله خان اردلان بفرمانداری سقز منصوب شد و ارتش نیز با تجهیز خود و گسترش پادگان نظامی و اعزام افسران زبده و کاردان توانست کنترل منطقه را در دست بگیرد و تا مدت‌ها فرماندهان پادگان سقز عملاً حکومت و کنترل تمام ادارات و نهادهای شهر را در دست داشتند.

در سال ۱۳۲۴ شمسی رفته رفته حرکات سیاسی و آزادیخواهی در گوردستان پا گرفت این بار مرکز حرکات شهر مهاباد بود که در آن یک سازمان سیاسی نظامی جهت بدست آوردن حق تعیین سرنوشت مردم کرد تاسیس شده بود و بعداً دیدیم که در این شهر حکومتی بنام جمهوری کردستان سال ۱۹۴۶ میلادی تشکیل گردید ریاست جمهوری قاضی محمد از هر جهت با سران عشایر و خوانین و بیگزاده ای سقز نسبت فامیلی داشت از جمله با خانواده

اردلان و با خانواده فیض الله بیگی خویشاوند نزدیک بود و با هم روابط نزدیک طایفه ای داشتند لذا با شروع حرکات سیاسی جمعی از خوانین سقز هم جذب این جریان شدند در حالیکه شهر سقز با داشتن پادگان نظامی قدرتمند تقریباً بصورت مرکز جاسوسی و عملیات سیاسی و نظامی دولت مرکزی ایران علیه جمهوری مهاباد بود اما بهر حال جمعی از مردم سقز و نیز خوانین بخصوص بیگزادگان جوان در پست‌های حساس جمهوری جای گرفتند از جمله مرحوم ابراهیم صلاح بسمت فرماندهی نیروی نظامی مهاباد منصوب شد و مرحوم محمد پاکزاد در دفتر ریاست جمهوری بکار پرداخت و بسیاری نیز در آموزشگاه نظامی جمهوری مشغول طی دوره افسری بودند که با انهدام جمهوریهای آذربایجان و گُردستان در آذر ماه سال ۱۳۲۶ شمسی در شهرستان سقز عده ای دستگیر و سرانجام در بهمن ۱۳۲۶ یازده نفر در محل باشگاه افسران بچوبه دار سپرده شدند اسامی این افراد عبارتند از:

- ۱- احمد خان فاروقی فیض الله بیگی مشهور به سالار که در سفر اول قاضی محمد به شوروی وی را همراهی کرده بود.
- ۲- عبدالله خان متینی برادر احمد خان فاروقی
- ۳- محمدخان دانشور
- ۴- علی آقا جوانمردی رئیس ایل گه ورک سقز
- ۵- رسول آقا جوانمردی برادر علی آقا
- ۶- شیخ صدیق اسعدی
- ۷- شیخ امین اسعدی برادر شیخ صدیق
- ۸- علی خان فاتح فیض الله بیگی
- ۹- حسن خان فیض الله بیگی
- ۱۰- احمد خان شجیعی
- ۱۱- علی بیگ شیرزاد که خویشاوند نزدیک قاضی بود چون والده مرحوم قاضی دختر آقا شیربیگ بوده و با قاضی محمد نسبت پسر خالگی و پسر عمگی داشته است.

پس از سقوط جمهوری مهاباد محمد رشیدخان که درجه ژنرالی این جمهوری را داشت آینده را پیش بینی کرده بود روی این اصل چند بار با مرحوم احمدخان فاروقی سالار مدت‌ها ملاقات کرده و از وی خواسته بود همراه او به عراق گریخته و جان خود را نجات دهد اما مرحوم احمد خان پاسخ داده بود که دولت به او تأمین داده در واقع آن مرحوم در جمع‌آوری سلاح با نیروهای دولتی همکاری کرده بود اما خود و برادرش دستگیر و بچوبه دار سپرده شدند فرمانده ارتش را در این موقع سپهبد فضل الله همایونی در دست داشت و این فرمانده در اعدام این افراد نقش اساسی داشت.

نفوذ جمهوری مهاباد در حوالی سقز تا روستای سرا واقع در میانه راه بوکان به سقز بود که در آنجا نیروهای پیشمرگ ژنرال مصطفی بارزانی قهرمان آزادیخواه کرد مستقر بودند و در این مدت برخوردی داشتند با ارتش ایران که طی جنگی در روستای قاراوا واقع در ۸ کیلومتری شمال غربی سقز با اردوی هشتصد نفره ارتش توانستند این نیرو را با تحمل ۲۱ کشته و ۱۷ زخمی و ۴۱ اسیر وادار به عقب نشینی بسوی سقز بنمایند.

پس از اعدام این عده و استقرار ارتش نوعی حالت ملیتاریستی و سرکوب در گوردستان حاکم بود تا این که دکتر محمد مصدق به نخست وزیری منصوب شد در این زمان دهقانان بوکان و بخش شمالی سقز علیه خوانین و بیگزادگان دست به شورش زدند که این قیام مدت زیادی طول کشید و منجر به آوارگی و بی خانمانی صدها تن از روستائیان و سرکوب شدید آنان به وسیله خوانین و اربابها با همکاری و یاری نیروهای نظامی و سیاسی حکومت شاه شد در سال ۱۳۳۲ زمانی که سیف الله خان اردلان آخرین حاکم از خانواده حکومتی یکهزار ساله اردلانها در گوردستان فرماندار سقز بود فرماندوم مشهور زمان مصدق پیش آمد که بدستور سیف الله خان عموم مردم سقز برفع مصدق و علیه شاه رای دادند و مشهور بود در تمام شهر سقز فقط یکنفر کارگشای دادگاه به نام مرحوم محمد قاسم انوری توتونچی برفع شاه رأی داد که او هم هوای وکالت مجلس را داشت مدرک او را در بخش اسناد و تصاویر موجود است.

پس از کودتای ۱۳۳۲ شمسی و سقوط کابینه مصدق مرحوم سیف‌الله خان اردلان از حکومت سقز عزل و بانفصال دائم محکوم و تا آخر عمر خانه نشین شد لازم به توضیح است سیف‌الله خان در جریان جنگ دوم جهانی از سوی متفقین دستگیر و مدت دو سال به‌مراه رجال ایران در اردوگاه تبعیدیان اراک تحت نظر نیروی متفقین بود و در آخر عمر هم جهت معالجه بیماری خود سفری داشت به اسرائیل که از جانب یهودیان سقزی مقیم اسرائیل از وی استقبال شایانی شده بود و سپس به زیارت بیت‌الله شتافت و سرانجام در سال ۱۳۵۶ شمسی در شهرستان سقز برحمت ایزدی پیوست و در آرمگاه خانوادگی بخاک سپرده شد منطقه سقز چون تمام نقاط کردستان جز محرومترین و مستضعف‌ترین نقاط ایران بوده و هست در سال ۱۳۳۷ به هنگامیکه دکتر منوچهر اقبال نخست‌وزیر ایران بودند سری به سقز زدند و حدود دو شب و روز به‌مراه بسیاری از اعضاء هیئت دولت در شهر سقز سکونت کردند و با مکافات زیاد کلنگ احداث کارخانه توتونچیق سقز را به زمین زدند که البته این اقدام بخاطر افزونی محصول توتون سقز و بوکان و بانه و دیگر شهرهای کردستان بود این کارخانه اگر چه از حیث نیکوتین و مسمومیت برای کارکنان زیان‌ناهی داشته و دارد اما بهر حال نقطه عطفی بود چون در کار ساختمان آن چندین صد نفر کارگر مشغول کار شدند و با بهره‌برداری از آن حدود سیصد نفر کارگر و کارمند دائم بکار پرداختند این کارخانه در زمینی به مساحت دو و نیم هکتار احداث شده و زمین آن از مرحوم حاج سیف‌الله دارائی از قرار هر متری یک تومان خریداری شد و چون در آنزمان سرلشکر علی‌اکبر زرغام وزیر گمرکات و انحصارات بوده و دخانیات نیز تابع آن وزارتخانه بود و ایشان در سقز فعالیت زیادی برای این کارخانه انجام دادند خیابان دخانیات بنام وی نامگذاری شد.

در تابستان سال ۱۳۵۲ فرح دیبا ملکه وقت ایران به سقز مسافرت کرد و بیش از بیست و چهار ساعت در سقز ماند که محل اقامت وی عمارت شیروخورشید سرخ و کمپی موقت در کنار رودخانه سقز بود در این سفر بدستور ایشان و بهنگامیکه محمد نوری شهردار سقز بود

عملیات احداث پارک شهر سقز در خیابان ساحلی و پارک کودک در خیابان آزادی آغاز شد که امروزه پارک شهر سقز از زیباترین پارک‌های منطقه ای است.

## سقز و انقلاب اسلامی ایران

سرانجام حکومت محمد رضا شاه نیز بسرنوشت حکومت رضاشاه و احمدشاه و دیگر پادشاهان گرفتار و سقوط کرد اما اینبار انقلاب مردمی و خونین بود لکن در سقز زخم خورده حرکات انقلابی چندانی نبود حتی در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ یعنی مدت کمی قبل از سقوط رژیم در سقز مراسم رژه رسمی انجام شد وعده زیادی از مأمورین و دانش آموزان و غیره از مقابل عکس شاه رژه رفتند در عین حال مردم سقز چند نفر زندانی سیاسی داشتند اما بهر حال بعلت زندگی در نقطه مرزی و تجربه سال‌های قبل اطمینان چندانی به انقراض و زوال حکومت نداشتند تا این که واقعه ۱۷ شهریور پیش آمد و سپس جریان سخنرانیهای آزادانه در مجلس شورای ملی و پیامهای امام خمینی به مردم حالی کرد که این حکومت ماندنی نیست در این زمان چندین تن روحانی شیعه در سقز تبعید بودند از جمله آیت‌الله حسینعلی منتظری و شیخ علی طهرانی و چندین تن از فقه‌های شیعه را می‌توان نام برد و نقش این روحانیون بخصوص در برپائی نماز در حسینیه سقز و سخنرانی در گورستان عمومی شهر توسط یک روحانی بنام آقای جنتی در قیام مردم غیر قابل انکار است اما در آن‌ها کادرهای فعال و نیروهای ناسیونالیست و سازمان یافته و حتی مارکسیست نیز بودند که در این زمان عموماً خواستار سقوط شاه و برپائی جمهوری اسلامی و حکومت‌های دیگر بودند و کسی مخالفتی با شعار استقلال آزادی جمهوری اسلامی نداشت. مردم از اعمال ساواک و مأمورین دولتی بکلی دلخون بودند شایع بود که در ساواک سقز انواع شکنجه‌ها وجود داشته و حتی در سال ۱۳۴۲ پیشنماز روستای آیچی حومه سقز بنام ملا رشید در ساواک سقز خفه شده بود بهر حال نخستین تظاهرات عمومی سقز در مورخه ۲۸ شهریور ۱۳۵۷ انجام شد که در این روز گروهی از جوانان با شکستن شیشه‌های بانک عمران و شعارهای ضد رژیم به تظاهرات پرداختند این تظاهرات تناوباً ادامه

داشت تا این که احساس شد یک شورای اجتماعی برای اداره امور انقلاب لازم است لذا در اولین فرصت این شورا مرکب از نمایندگان اصناف به فرهنگیان - کارمندان - روحانیون - جوانان - کارگران تشکیل شد وظیفه این شورا برپائی و هدایت تظاهرات عمومی و برقراری نظم و آرامش سخنرانی‌ها و کنترل قیمت‌ها و برقراری نظم شهر و تماس با کمیته‌ها و شورای انقلابی دیگر شهرها بود. ریاست شورای اجتماعی سقز بعهدہ جناب حاج ملا عبدالله محمدی نماینده کنونی مجلس خبرگان و امام جمعه کنونی سقز بود (سال ۱۳۶۹) و اعضا شورا عبارت بودند از ۱ - حاج ملا عبدالله محمدی ۲ - حاج ملا جلال شافعی از نمایندگان روحانیت ۳ - حاج سعید سجادی ۴ - آقای زاهد آدمی از نمایندگان اصناف ۵ - اسعد طاطائی ۶ - عمر فاروقی از نمایندگان کارمندان دولت ۷ - مهندس فاروق کیخسروی ۸ - فایق دباغی از نمایندگان فرهنگیان ۹ - دکتر محمد شریف شاکری نماینده جوانان ۱۰ - محمد پرویزی نماینده دانش آموزان ۱۱ - سید محمد صالح فیض بخش نماینده کارگران .

جلسات شورا در منازل روحانیون و یا در مساجد سقز مرتب برپا می شد و کلیه اعلامیه‌ها با امضا رئیس شورا پخش می گردید متأسفانه با گسترش تمایلات گروهی و حزبی رفته رفته این شورا قدرت خود را از دست داد اگر چه طبق طرح عمومی ساواک و سردمداران رژیم شاه عده زیادی همزمان در سراسر ایران دستگیر شدند و اکنون طبق نوشته های ارتشبد عباس قره باغی و دیگر مدارک معلوم شده ساواک و امرای ارتش پیشنهاد کرده بودند که در یک شب همزمان در تمام شهرهای ایران تعداد پنج هزار نفر از فعالین انقلابی اعدام شوند و در سقز هم این عده از جمله نگارنده این سطور دستگیر و در پادگان نظامی سقز بازداشت شدیم لکن برابر مدارک کنونی در آخرین لحظات شخص محمد رضا شاه پهلوی از این عمل پیشیمان و دستور آزادی بازداشت شدگان را داده بود که اینجانب بهمراه سایرین در ساعت ۲ بامداد از پادگان به فرمانداری سقز منتقل و با حضور تیمسار امیر عشایری فرمانده پادگان سقز و فرماندار و رئیس ساواک و چند تن افراد خوشنام شهری بنام معتمد شهر آزاد شدیم آنگاه در روز ۴ دی ماه ۱۳۵۷ مامورین شهربانی سقز در حالیکه کلاه و ماسک و وسایل ایمنی

داشتند و کسی شناخته نمی‌شد مسلحانه به خیابان ریختند و با گلوله باران شهر و بلند گوه‌های مساجد بخصوص بلندگوی مسجد جامع ابراز قدرت کردند و در این روز سه نفر از زنان و مردان بی گناه و فقیر سقزی را شهید کردند و در حالیکه آنان اصلا در تظاهرات نبودند در هنگام ورود حضرت امام به تهران یکی از محافظین وی شخصی بود سقزی بنام رئوف کریمی که در تهران کشته شد و جنازه او را به سقز آوردند و با شکوه فراوان تشیع جنازه کردند آنگاه در مورخ ۲۳ بهمن ماه با سقوط رژیم پادشاهی یکی از خلع سلاح شدگان مهندس محمد حسین کریمی برادر رئوف کریمی بود که چون چند روز قبل برادرش در تهران شهید شده بود مردم توجه خاصی به او داشتند اما او هم در عصر مورخ ۲۷ بهمن ۱۳۵۷ در بیمارستان سقز جانسپرد که در آن احوال جوانان حاضر در محوطه بیمارستان سقز به اطاق پاسبانهای مجروح هجوم بردند و بطور مظلومانه و غیر منصفانه ای سه نفر پلیس مجروح را زیر ضربات مشت و لگد و غیره کشتند که البته اگر چه احساسات مردم بر اثر ظلم و ستم و نیز کشته شدن دو برادر جریحه دار شده بود اما این قتل بدون محاکمه سه نفر پلیس نیز منصفانه نبود که بهر حال طرفین دعوی جانسپردند تا خدای واحد در آن دنیا چه داوری بفرمایند الله اعلم .

پس از اعلام بیطرفی ارتش و سقوط رژیم شاه و اعلام پیروزی انقلاب شهر سقز با همه کوچکی پر از گروه‌ها و احزاب فراوان شد بطوری که بیش از ده حزب و گروه در این شهر مستقر و هر کدام نوعی راه را تبلیغ می کردند. آن چه مهم است اینست که اشخاص فراوانی تحت پوشش این گروه‌ها از دیگر شهرهای ایران راهی سقز و نواحی مرزی شدند و با تحریک و تشویق و هدایت براه ترکستان مرتکب اعمالی شدند که نتایج آن به زیان مردم و دولت بود. اما از آن جا که در این مجموعه فقط به مسائل تاریخی و تحقیقی می پردازم و ربطی به سیاست ندارد بیشتر از این وارد بحث نمی شوم و شواهد و مدارک فراوانند و بحث هم مستقل می‌باشد که انشاءالله می توان در فرصتی به آن پرداخت آنچه که باید در تاریخ ثبت شود اینست که سرانجام نیروهای جمهوری اسلامی ایران مرکب از سپاه پاسداران و ارتش و ژاندارمری و

بسیج به سقز آمدند که نخست ورود آنان با مخالفت گروه‌های سیاسی روبرو شد و جنگی در گرفت که حاصل آن تخلیه شهر سقز و مهاجرت مردم این شهر برای چند ماه به شهر بوکان و دیگر نقاط ایران بود تا اینکه سرانجام با استقرار نیروهای دولتی و پایان جنگ مردم بخانه‌های خود بازگشتند لکن جنگ تحمیلی عراق علیه ایران پیش آمد و شهر سقز نیز مانند تمام نقاط ایران مورد تعرض عراقیها قرار گرفت و بیش از پنج بار شدیداً بمباران گردید.

نخستین بمباران هواپیماهای عراقی در مورخ ۲۳ اسفند ۱۳۵۷ در ساعت ۳ بعد از ظهر بوقوع پیوست در این روز چندین فروند هواپیمای عراقی از چهار طرف شهر سقز را بمباران کرده و ده‌ها نفر را کشته و مجروح ساختند و ده‌ها خانه هم ویران شد دومین بمباران در تاریخ ۲۹ دی ماه ۱۳۶۵ صورت گرفت که بیشترین تلفات انسانی را داشت در مجموع در طول بمباران‌ها مردم سقز آواره روستاهای دور و نزدیک بودند شایع بود حتی اصطبل روستاها را نیز برای سکونت اجاره کرده بودند.

### طوایف و عشایر و ایلات سقز

شهرستان سقز از دیدگاه اقتصادی و اجتماعی یک منطقه کشاورزی است آب و هوا و کوه‌ها و چاگاه‌های آن برای پرورش احشام و دامپروری و دامداری مساعد می‌باشد روی این اصل که زندگی مردم اولاً در نقطه مرزی و حساس ایران واقع شده و در ثانی اقتصاد جامعه متکی بر کشاورزی و دامداری بوده است طوایف و قبایل در اطراف و بخشهای سقز از دیرباز وجود داشته‌اند و این عشایر برای خود دارای نیرو کار آزموده و سازمان ایلی بودند چون برای ارتزاق خود و چرای احشام حتی بارها ناچار به جنگ و درگیری با قبایل و عشایر گُردستان عراق بویژه ایل جاف بودند که در تاریخ این منطقه جنگ بین قبیله فیض الله بیگی و ایل جاف مشهور میباشد ایل جاف یکی از بزرگترین ایلات کردنشین است که در عراق و ایران زندگی می‌کنند لکن تا عصر محمد رضا شاه عموم جافهای ایران و عراق از سر کرده و سازمان ایلی واحدی اطاعت می‌کردند و زندگی آنان بیشتر از راه دامداری و دامپروری تأمین می‌شد لذا

ناچار بودند در بهاران گوسفندان خود را به مناطق سرشیو و خورخوره سقز بیاورند و در این میان با عشایر ایرانی می‌جنگیدند و در بسیاری از مواقع پیروزی با آنان بود بجز جنگ آخر که از فیض الله بیگی‌های سقز شکست خوردند از روسای جاف می‌توان عثمان پاشا را نام برد که شخصی بود دانشمند سخی طبع و مقتدر و از دربار عثمانی لقب پاشائی را داشته و پسران او ظاهر بیگ و احمد مختار بیگ جاف هر دو از شعرای بزرگ و پرآوازه گُردستان بودند و بعد مادرشان بنام عادل خاتون ریاست ایل جاف را داشته که از جانب ملکه انگلستان عنوان و لقب بهادر داشته است و در باره او می‌توان در کتاب کرد و ترک و عرب نوشته افسر انگلیسی ئیدموند بترجمه ابراهیم یونسی چاپ تهران مطالب بسیار خواند.

اما در چهار طرف سقز قبایل و عشایری بودند که آن‌ها نیز سازمان یافته و هر کدام از رئیس خود اطاعت می‌کردند که روسای آنان معمولاً مالک و صاحب آبادی‌های منطقه بوده و اختیار تام داشته‌اند که البته این قبایل و عشایر هنوز هستند اما اینک بافت زندگی آنان تغییر نموده و به شهرنشینی و رفاه طلبی روی آورده‌اند که اینک اختصاراً بمعرفی این طوایف می‌پردازیم.

۱ - عشایر گورک که رئیس آنان مرحوم علی آقا جوانمردی بود ایشان بهمراه برادر خود مرحوم رسول آقا جوانمردی پس از سقوط جمهوری مهاباد اعدام گردید و پسرش مرحوم محمد جوانمردی بریاست قبیله رسید مرحوم محمد جوانمردی فردی بود بسیار دلیر شجاع که چند بار نیز علیه رژیم شاه دست به اقدام زد که هر بار از چنگ مأمورین گریخته و هرگز گرفتار نشده اما برادرش مرحوم حسن آقا جوانمردی مدت مدیدی بجرم فعالیت سیاسی در سال‌های ۴۶ و ۴۷ زندانی بود اما محمد آقا به عراق گریخته بود که با پا در میانی سناتور محمد عباسی در زمان تصدی فرماندهی ژاندارمری کل کشور از سوی سرتیپ مالک فرمان تامین به امضا شاه را در مرز ایران و عراق به وی تحویل دادند و به محل زندگی خود در روستای ته موه بازگشت اما سرانجام در تصادف رانندگی مجروح و سال بعد در بیمارستان بستری شد و ظاهراً بعلت عمل آپاندیس بطرز مشکوکی جان سپرد برادرش حسن آقا نیز در اوایل

انقلاب اسلامی از سوی یکی از گروه‌های سیاسی بقتل رسید لازم به توضیح است که پس از انقلاب اسلامی دو پسر محمد آقا به اسامی امیر واحد جوانمردی به طرفداری از جمهوری اسلامی کشته شدند.

عشایر گه ورک با نام‌های خانوادگی جوانمردی - محمودی - قادری - محمدی - عزیزی و خدری در سقز و جنوب این شهرستان زندگی می‌کنند.

۲ - عشایر سرشیو که ریاست آنها با مرحوم آقا صالح سلطان پناه بود مرحوم آقا صالح از روسای کارآموده و دانا و ادب دوست منطقه سقز بودند که طبق مدارک موجود نسبت آنها به قبیله زند می‌رسد و بنابر گفته آقای محمود خان سلطان پناه فرزند آن مرحوم درباره سلسله نسب آنان اشعاری در دست بوده که بیتی از آن اینست

زنسل کریم خان گرد رشید      چراغ ویس خان به سقز رسید

و این چراغ ویس خان در منطقه گه ورک سقز یک آبادی بنام خود ساخته که هنوز هم موجود است و سپس قلمرو آنان تا رنگه ریژان و آدنیان و نواحی طاله جار گسترش یافته است که در این باره در کتاب دایره المعارف اسلامی چاپ انتشارات صلاح الدین ایوبی مطالبی بچشم می‌خورد. مرحوم آقا صالح در طول عمر خود با گرفتاریها و مصائب فراوان روبرو بوده است و سرانجام برحمت ایزدی پیوست و امروزه فرزندان و خانواده او در سرشیو و سقز زندگی می‌کنند و با طایفه و کیلی و سهامی که آنان نیز از عشایر سرشیو هستند خویشاوندی دارند.

۳ - مرحوم محمودخان سلطانی صاحب آبادی مله و میتو و غیره که ریاست قسمتی از عشایر خورخوره را بعهدہ داشتند.

۴ - طایفه و کیلی که قلمرو آنان از گه ورک تا سرشیو می‌باشد و رئیس آنان مرحوم حاجی وکیل بود که پس از فوت پسرش مرحوم محمد آقا و کیلی این سمت را داشت مرحوم محمد آقا علاوه بر کارهای عشایری مدتی هم شهردار سقز بود سرانجام در تصادف اتومبیل فوت نمود آن‌گاه مرحوم حاج محمدخان و کیلی زعامت طایفه را داشتند و اکنون در آبادی‌های

تموته - قبغلو - سرتکلتو - کچل منگان - عرب لنگ - کندلان - حسن سالاران - قلعه جوقه - دره وه زان - درگله سلیمان و سقز ساکن هستند.

۵ - طایفه دیوانی مقدم که رئیس آن‌ها مرحوم رشیدالدیوان بود و در آبادی‌ها گبر قلعه و سرسیف و سقز زندگی می‌کنند.

۶ - طایفه حسنی که از عشایر خورخوره سقز و از نسل برادر مرحوم شیخ حسن مولانا آبادی عارف و دانشمند بزرگ کردستان می‌باشند چون مرحوم شیخ خودش فاقد زن و اولاد بوده و طایفه ایشان در بخشهایی از خورخوره و سرشیو با نامهای خانوادگی حسنی - محمدی - یزدانی - صادقی - شیخی و غیره زندگی می‌کنند.

۷ - طایفه کلهر که از ناحیه کرماشان از قدیم الایام به سقز و نواحی آن کوچیده و در خورخوره و بخش زیویه و بخش کلته زندگی می‌کنند ریاست آنان مرحوم آقا رضاخان کلهر بود که فوت نمود سپس مجید خان کلهر که فردی است آگاه و کاردان تاحدی امور این طایفه را در دست گرفته است این طایفه در آبادیهای رستمان - خانه میران - گورباباعلی - قشلاق رضا و سایر روستاهای منطقه کلته و خورخوره زندگی می‌کنند.

۸ - عشایر غفاری و ولدبیگی که در منطقه یورقول و با شبلاغ زندگی می‌کنند و ریاست آنان با مرحوم حاج ملا سیف الدین خان غفاری بود که از علما برجسته کردستان بودند و اعقاب ایشان با نام خانوادگی محمد پناه و غفاری در سقز و یورقول هستند .

۹ - مرحوم علی خان حمه ویسی رئیس طایفه حمه ویسی که از سران بسیار قدرتمند عشایر بوده و در بحران جنگ عشایر و جنگ جهانی و یورش عشایر بانه نقش عمده ای در منطقه سقز داشته است و قلمرو این طایفه از خورخوره تا تیلکوه بوده و عبارتند از خانه میران - سیف آباد - تخت - ضامن آباد.

۱۰ - عشایر تیلکوه که قلمرو وسیعی از بخش شرقی سقز تا دیواندره دارند و ریاست آنان را مرحوم علی خان حبیبی عهده دار بوده و در راه برقراری امنیت و آسایش بهنگام جنگ جهانی و وقایع شهرپور نقش عمده ای در منطقه داشته اند و بطوری که از نظر خوانندگان

گذشت مرحوم علی خان بدست محمد امین خان بانه ای بقتل رسید و پس از او پسرش مرحوم مظفرخان حبیبی رئیس بلامنازع این طایفه بود و بر تمام منطقه تیلکوه که حدود آن از سرشیو و خورخوره تا نزدیکیهای تکاب و دیواندره است زعامت داشت و منزل او در روستای قلعه جوقه بخش تیلکوه واقع بود که با فوت او برادرش مرحوم سعید خان حبیبی تا حدی توانست جای توانست جای خالی او را پر کند اما با انقلاب سال ۱۳۵۷ و تحولات تقسیم اراضی اینک عشایر منسجم تیلکوه آن پیوستگی و قدرت لازم را از دست داده اند مرحوم مظفرخان دارای پسری بودند بنام مظهر که درجه دکترمهندسی اش را از دانشگاه‌های امریکا گرفته بود و قصد داشت به ایران برگردد و اما درست در هنگام فارغ التحصیلی بنحو نامعلومی در آمریکا کشته شد.

۱۱ - طایفه بیگزاد فیض الله بیگی که راجح به این طایفه تاکنون به کرات در کتب و رسالات و جراید مختلف مطالب نوشته شده است آنچه که مسلم است قلمرو آنان از نزدیکیهای مهاباد تا بوکان و سقز و حدود تکاب افشار می باشد و قسمت زیادی از آنها در سقز و نواحی آن زندگی می کنند بافت طایفه ای و زندگی این قبیله فرق فراوانی با دیگر عشایر کردستان دارد چون اینان از دیرباز اهل شعر و ادب و هنر و فرهنگ بوده اند و تنی چند از آنان در زمره ادبا و دانشمندان و نقاشان مشهور گوردستان هستند و اگر چه سلسله نسب آنان به امرای بابان و صلاح الدین ایوبی و بوداق سلطان می رسد بعدا نسب آنها از مرحوم آقا فیض الله بیگ که معاصر محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار بوده شروع می شود و چون آنرحوم نیز دارای دوازده اولاد ذکور بوده امروزه طایفه فیض الله بیگی هر کدام از نامهای خانوادگی مختلفی استفاده می کنند در حالیکه خویشاوند نزدیک می باشند و اغلب نیز در میان قبیله خود ازدواج کرده و پسران و دختران آنها با هم ازدواج می نمایند و کمتر علاقه ای تاکنون بمزاجت با غیر بوده است امروزه این خاندان بنامهای خانوادگی فیض الله بیگی - فاتح - شیرزاد - داد خواه - کیخسروی - یزدانی پناه - شجعی - همایون - شجاعی - متینی - دانشور - فاروقی - فروزش -

شکارچی - کرمانج - علی نژاد - امیری - انوشیروانی - مگری - داوری - فیض نژاد - ناهید - بابامیری - سلیمی - مجیدی و غیره در سقز و بوکان و مهاباد زندگی می‌کنند.

در شهرستان سقز نیز طوایفی مانند شیخ الاسلامی - اسعدی - شریفی - مظهر و امینی هستند که از حیث خدمت به علم و عرفان و ادب شهره شهر می‌باشند و در میان آنان اشخاص برجسته ای ظهور کرده اند، امروزه بعلت مهاجرت شتابزده و سرسام آور روستائیان به شهر و برخورداری آنان از امکانات کار و کاسبی خاندانها و طوایف اصیل سقزی رفته رفته فراموش شده و تقریباً منقرض گشته و اینک خانواده‌های جدیدی در این شهر ظهور کرده اند که با هر کدام برای خود داعیه ای و نامی دارند.

سپهبد فضل الله همایونی که فرمانده عملیات علیه جمهوری گُردستان بود پس از انقراض این حکومت به شهرهای مختلف گُردستان سفر کرده و با سران عشایر و طوایف زیادی مذاکره نموده است که از جمله آنها می‌توان از این اشخاص نام برد: ۱ - مرحوم رشیدالدیوان ۲ - مرحوم محمود خان سلطانی ۳ - سپهبد همایونی ۴ - سرهنگ بهبهانی ۵ - مرحوم محمد جوانمردی ۶ - آقا میرزا دیوانی مقدم.